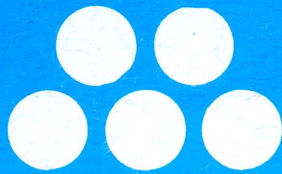


اِقْرَأْ...
قِرَاءَتِ دَرَسِ
بِرَای صِنْفِ پَنجَمِ



سال ۱۳۶۶ هـ ش

Ketabton.com

قرائت

درک

برای صنف پنجم

مؤلفين :

مولوي عبدالحفیظ و مولوي نثار احمد

اعضاء مشورتي :

باطن شاه « صافی » و روشه گل « وحدتي »

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسم الله الرحمن الرحيم نکات چند برای استادان محترم

- ۱- وقتیکه معلم صاحب داخل صنف میشود بارو حیه بشاش باشا گردان اسلام حلیم نماید.
- ۲- استاد محترم خود را با اسم و تخلص معرفی دارد.
- ۳- بعد از احوال پرسشی شاگردان، نظافت عموم شاگردان را ببیند.
- ۴- وظایف خانگی طلاب را ملاحظه نماید.
- ۵- درس گذشته را ارزیابی نماید.
- ۶- درس جدید را اولاً بالای شاگردان بخواند یک یک مسطر بعداً خود استاد درس را مکرراً تکرار نماید
نظم را به نثر تبدیل نماید و لغات مهم و کلمات جدید را روی تخته بنویسد و بالای همه طلاب بخواند.
- ۷- لغات درس معنی و درجعات استعمال شود.
- ۸- کار خانگی و راجع به درس آینده هدایت داده شود.
- ۹- چون شرایط درس مختلف است در صورت امکان معلم صاحب از مواد محیطی استفاده کنند
هم در صورت امکان از تخته فلزین استفاده نماید.

ب

- ۱۰- افلا در هفته یکروز طلاب باید با قلم نی بر تخته چوبی بنویسند و مشق صورت گیرد چرا که تنها و تنها کار کردن با خود کار خط طلب را پخته نساخته و کفایت نمی‌کند.
- ۱۱- استاد محترم قبل از داخل شدن به صنف در یک کتابچه پلان درسی تهیه نماید همچنین درس و کار روزمره خود را به ترتیب بنویسد و خصوصاً پلان درسی که نه تنها برای معلمان نوکار و کم تجربه ضروری است بلکه برای معلمان پخته و سایر معلمان بدو استثنای ضروری و مهم تلقی میشود، با خود داشته باشد.
- ۱۲- معلم صاحب چهل و یا چهل و پنج دقیقه ساعت تدریسی را طوری تقسیمات نماید تا وقت کار خانگی، نظافت، ارزیابی درس جدید و همه فالیتهای معلم صاحب در آن گنجانیده شود و در اخیر برای رفع خستگی طلب فکاهی گفته شود.
- ۱۳- چون استادان مسئولیت تاریخی و وجدانی دارند همیشه طلاب را نصیحت های ارزشمند نموده و خصوصاً به اتقاد و تقویت کنند، و همچنین آنها را به مسئولیت های آینده شان متوجه سازند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مناجات

فدای خودت ساز جان مرا	یغزائی یارب توان مرا
من جمله سنگران مرا	سزاوار نام مجا ^۳ بدنا
زدست اجانب ^۴ عثمان ^۵ مرا	رما ساز، در دست توفیق ^۶
الهی! تو هم میهنان ^۷ مرا	نگهدار از شر دیونفاق
زمین مرا، آسمان مرا	نگهدار از شر اتحاد و کفر
وگرنه قسم کن زبان مرا	زبان قلم را بحق بازدار
عمل ^۹ نامر امتحان مرا	بخون شهادت مزین ^۸ نا

بنگوئیم نگهدار جان مرا

نگهدار افغانستان مرا

۱- زیادکن ۲- شایسته ۳- کوشش کننده ۴- بیگانه ۵- جلب یا اختیار ۶- هموطنان

۷- کفر ۸- زیبا ۹- نامر که بروز آفت بدست انسان داده میشود

نعت

پیشوای چو مصطفیٰ داریم ^(۱۳)	شکر حق را که پیشوا داریم ^(۱۴)
سرور و خاتم و نگین همه ^(۱۵)	مهر و بهتر و گزین همه ^(۱۶)
او طریقت عیان کند ما را ^(۱۷)	او شریعت بیان کند ما را ^(۱۸)
تا بروز جزا سپاسی باد ^(۱۹)	صلوات خدای بروی باد ^(۲۰)
دوستان چهار یار او نیم ^(۲۱)	امت او و دوستان او نیم ^(۲۲)
مرتضیٰ دان علیهم الرضوان ^(۲۳)	چون ابو بکر و عمر و عثمان ^(۲۴)

رحمت حق نثار یارانش

باد بر جود دوستانش

۱- ستایش پیغمبر ص، ۲- رهبر ۳- پاک ۴- پسندیده ۵- آخرین ۶- دین و

مذهب خدوندی ۷- معلوم ۸- درود و سلام ۹- روز آخرت ۱۰- نام جنت

سوالات :

- ۱- : پیشوای ماسلمانان که میباشد ؟
- ۲- کدام یکی از پیغمبران را خاتم النبیین گفته می توانیم ؟
- ۳- چهار یار پیغمبر ص، کدام کسان اند ؟

اطاعت از او امر خداوند

خدا، یکی است، خالق و مالک، رازق و پرورش دهنده ما است.

چون خداوند خالق ما و تمام جهان و جهانیان است و در زمره

جهانیان را از تمام مخلوقات به شکل بهتر آفریده است، و انسان

را بر همه چیز برگزیده است و انسان را از میان مخلوقات بر روی

زمین خلیفه خود مقرر فرموده است. همچنین خداوند، در خلقت

تمام اشیا، با مخصوص انسان صفت کمالی خویش را آشکار نموده است

۱- حج امر ۲- پیداکنده ۳- صاحب ۲- روزی رسان

چنانچه بدن یک انسان را از دستگا‌های مختلف ساخته ، و همه آنها را با هم دیگر مربوط و وابسته نموده است . از قبیل حواس پنجگانه و دستگا‌ه‌های درونی و بیرونی بدن انسان که هر کدام آنها با یکدیگر معاونت دارند . و در صورت تعادل آنها انسان سالم بود و دارای عقل سلیم میباشد ، که در این وضع انسان صاحب حیات مرثه و سعادت مند میباشد و این در حالی است که مطابق دستورات الهی عمل شود ، و تمام حواس و اعضاء بدن طبق دستورات خداوندی در خدمت خود و دیگران و همچنین در عبادات خدای متعال و در امور مناسب و شایسته انسانیت بکارگماشته شوند .

پس برالازم است تا تمام او امر خداوند را قلباً بپذیریم و در زندگی مان بر آنها عمل نمایم تا سعادت دنیاوی و اخروی را نصیب خود گردانیم

۱- آرام ۲- نیک بخت ۳- لایق و قابل ۴- از ته دل

حضرت محمد پیغمبر خدا است

حضرت محمد ^۱ پیغمبر خدا، و فرستاده اوست. ما بنده گان خدا، و پیروان

پیغمبر خدا حضرت محمد ^۲ هستیم نام پدر حضرت محمد ^۳ عبد الله و نام مادر حضرت

محمد ^۴ بی بی آمنه و نام دایه ^۵ ایکه آنحضرت را شیر میداد و پرورش می کرد بی بی ^۶ حلیمه

است. حضرت محمد ^۷ هنوز بدین دنیا نیامده بود که پدرش عبد الله وفات شد و

در سن شش سالگی آنحضرت مادرش وفات گردید و بعد از وفات بی بی آمنه

سرپرستی حضرت محمد ^۸ را جدش ^۹ عبدالمطلب بر عهده داشت.

حضرت محمد ^{۱۰} را پدر کلانش ^{۱۱} خیلی با دوست میداشت و با او مهربانی می نمود

حضرت محمد ^{۱۲} از کودکی با هوش و با ادب بودند.

از طفلی با مردم به اخلاص ^{۱۳} و صداقت ^{۱۴} پیش آمد می نمود و در امانت داری

مشهور بود، مردم امانت ^{۱۵} خود را برایشان می سپرد. ازین سبب همه

۱- خبر سان ۲- تربیت ۳- پاکبخت ۴- راستی ۵- شهرت یافت ۶- عاریت

اورا امین، میگفتند، از آنحضرت هیچکام دروغ شنیده نشده
بود از بزرگان احترام میکرد و بر اطفال مهربان بود.
سوالات:

- ۱- حضرت محمد ص، کجی بود؟
- ۲- پدر حضرت محمد ص چه نام داشت؟
- ۳- بعد از وفات مادرش سرپرستی آنحضرت ص، را کدام شخص بر عهده داشت؟
- ۴- حضرت محمد ص، را چرا امین می گفتند؟

معلم صاحب درصف رابع بر اوصاف پیغمبر اسلام حضرت محمد و از کلام ای آنحضرت ص، قصه وار یاد آور شوند و رابع به

بحث فوق بر شاگردان کارمانگی داده شود.

خطاب معلم به شاگردان

شاگردان عزیز حسی خورندم که امروز شمارا با چهره های
خوش و خندان در صنف پنجم می بینم. آغاز صنف پنجم را به
همه تان تبریک می گویم.

فرزندانم: شما که اکنون به صنف پنجم ترقی نموده اید مسوولیت
شما نیز بزرگ شده است یعنی صنف پنجم سعی و کوشش زیاد
بکار دارد. باید هر مضمون را با دقت کامل بخوانید و صحیح بنویسید
یا در گرفتن املاء و انشاء کوشا باشید تا بتوانید در آینه اشخاص مفید
جامعه خود شوید.

تمرین: معلم صاحب روحیه شاگردان را همیشه زنده نگه دارد و راجع به اتحاد همرا با طلاب صحبت شود و

لغات ذیل معنی شود بعد لغات در جملات ادبی استعمال گردد.

۱- صد نمودن به کسی ۲- خوش ۳- پیشرفت ۴- جواب ده ۵- کوشش کننده ۶- جمع شخص ۷- فایده مند.

حکایت پسر مجاهد

موترا در کوتل با آهسته آهسته بالا میرفت. درکنر توده های سفید برف
سبزه تازه سرکشیده بود، چنین معلوم می شد که اینجا بهر زمان و قتر فرامی رسد
قله برف آلود و سفید کوه دروادی سرسبز کشور نمود خاصی داشت.

همینکه موترا از گولائی های متعدد گذشته و به سینه فراخ کوتل رسید. ناگهان کودکی
درکنر سرک نمودار شد به حیرت افتادم. که دور از آبادیها، کودکی در اینجا چه
میکند. وقتی موترا نزدیک او رسید از راننده خواهش کردم که بایستد، همینکه -

توقف کرد، کودک نیز بر جایش ایستاد و بر پیشه اش تکیه زد باد سلام کردم

و پرسیدم: بچه جان چه میکنی؟

گفت: سرک را جور میکنم.

پرسیدم: چرا این قسمت سرک را جور میکنی؟

۱- بلندترین نقطه کوه ۲- زیاد ۳- کلان ۴- ایستاد

گفت: برادرم در حقیقت است و پدرم در آن طرف تپه قلبه میکند.

پرسیدم: آیا تو این کار مشکل را کرده میتوانی؟

گفت: چرانی، می بینید که از صبح تا حال چند جای سرک را جور کرده ام از کن سرک سنگ و گل را میکشم و به چتری های سرک میاندازم تا موتر به آسانی عبور نماید.

گفتم: آیا در بدل این کار بتو پول میدهند؟

گفت: ننی رواج مانیت که پول بگیریم قوم ما سنگ مانده اند که هر کس سرک نزدیک خانه و زمین خود را جور کند. و پول نگیرد.

گفتم: اگر ما بتو پول بدیم می گیری؟

گفت: ننی، هرگز ننی، شرم است و خلاف رواج مردم ماست. ما این خدمت را خاص برای خدا و وطن خود میکشیم.

۱- میدان جنگ ۲- رسم و عادت ۳- عهد و پیمان نموده اند.

گفتم: اگر ما از تو خواهش کنیم پول میگیری؟
گفت: فی پدرم قهر میشود. و باز شرم است، که مردم قریه ما بگویند، عبد الله
بچه یوسف از موتر مجاهدین پیسه گرفت، من که همین قدر کار برای مجاهدین و
وطن خود کرده میتوانم، چرا نکنم؟
وقتی این حرف را زد با داستان کوچکش تیشه خود را برداشت و به کندن
زمین شروع کرد و مادر حیرت تمام به راه خود در حرکت افتادیم.
پس ملتی که کودکش با چنین عزم راسخ روزهای دشوار را سپری نماید هرگز
نمی میرد.

محترم مسلم صاحب! هرچه حکایت مابرج به مجاهدین و وطن قصه شود و به شاگردان نظیر آن و طیف داده شود.

۱- حیران ۲- قصد ۳- سخت

سوالات :

- ۱- عبدالله سرکث را به چه خاطر آباد می نمود ؟
- ۲- مردم قریه بنحاطر آباد نمودن سرکث چه تصمیم گرفته بودند ؟
- ۳- عبدالله از سواری موتر مجاهدین چرا پُل نگرفت ؟

ضرب المثل ها

- ۱- بار کج به منزل نمیرسد .
- ۲- کور خود بینای مردم .
- ۳- دزد در کوه جای نمیشود .
- ۴- چاه کن در چاه است .
- ۵- آفتاب بدوانگشت پت نمیشود .
- ۶- منزل دروغ کوتاه است . ضرب المثل ها معنی شود .

تمرین : معلم صاحب از طلب ضرب المثل های عامیانه را بپرسد و در کتابچه بالای شان بویسد .

حق وطن

فرزند نام ؛ وطن چیست ؟

وطن جامی است که پدر کلا نه‌های ما در آن دفن شده اند و ما در آن تولد شده
بار اول چشم گشوده ایم و در صحن آن قدم بگذاریم و از آب و هوای آن استفاده^(۱)
کرده ایم . در ناز و نعمت آن پرورش یافته ایم و وطن آن خوش مادر مهربان است که
همه ما را دوست داشته و تمام نعمت های خود را انثار^(۲) ما کرده است . آغوش^(۳)
وطن آنقدر پر محبت است که در دنیا نظیری ندارد .^(۵)

چنانچه پدران ما در زمان تجاوزه انگلیس بر افغانستان با استفاده از نیروی
ایمان بر خدا ، اتحاد شهادت و غیرت افغانی توانستند که با دست خالی
از وطن خود دفاع کنند ، ما هم مانند آنها از میراث شان در مقابل تجاوزه
تا آزادی و استقلال کامل وطن و حاکم شدن عدالت اسلامی دفاع می کنیم .

۱- زیر خاک ۲- فایده گرفتن ۳- تربیت ۴- قربانی ۵- مثل و مانند .

فکاهی

روزی جبار از سرک میگذشت دید که شخصی پوست خربوزه را میخورد جبار گفت: این چوبی تمیز است که پوست خربوزه را میخوردی فوراً دور بینداز - شخص مذکور جواب داد دور بیندازم که تو برداری. جبار گفت: حالا که مطلبم دانستی کمی بده که من هم بخورم.

وظائف یک شاگرد

صبح وقت تر باید از خواب بیدار شوید و نماز صبح را ادا نمائید. وقتیکه چای صبح را نوش جان نمودید لباس های مکتب خویش را پوشیده و کتابهای خود را مرتب کرده به مکتب بروید و وقتیکه در راه میروید همیشه از دست راست و از کنار جاده حرکت کنید و وقتیکه داخل مکتب میشوید برای ملازمان و

تمرین: معلم صاحب شاگردان را و فیض بده که امثال فکاهی را بگویند.

۱- جمع وظیفه ۲- ترتیب دادن

مصلحان و مہنصفان خویش سلام بدہید و باہم صنفان خود مہسربان
باشید. وقتیکہ رحمت شدیدہ در خانہ بہ مادر و پدر خود سلام بدہید و با
مادر خود در کار ہای خانہ ہمسکاری کنید لباسہای خود را عوض
نمودہ در جای درست بگذارید. دروس روزمرہ را تکرار کنید ہمہ روزہ
اقلًا یک صفحہ خط بنویسید تا کہ املاء و انشاء شما خوب شود و ہوش کنید کہ
نماز پنجگانہ را فراموش نکنید. و متوجہ نفاقت خود باشید نفاقت خود
نفاقت کتابہا و نفاقت صنف یک و ظیفہ مہم شاست.
عزیرانم: نفاقت جزایمان است پیغمبر خدا نفاقت را دوست میدا
شست
اگر بہ نکات فوق شما عمل نمائید انشاء اللہ ہمیشہ کامیاب و سرفراز میباشید
اینست باعث ترقی شما.

تمرین: لغات ذیل معنی و در جملات ادبی استعمال گردد.

حکایت

یکی خوب کردار و خوشخوی بود که بدسیرتان را نکو گوی بود
بخوابش کسی دید چون در گذشت که باری حکایت کن از سرگذشت
دهانی بنجده چو گل باز کرد چو بلبل بصوتی خوش آواز کرد
که بر من نکردند سختی بسی که بر من سخت نگرفتمی بر کسی

«سعدی»

تمرین:

معلم صاحب نظم فوق را به نثر تبدیل نموده و نتیجه آنرا بطلاب
بفهمانید.

لغات ذیل معنی و درجملات مناسب استعمال نمایند.

۱- قصه ۲- بد اخلاقیها ۳- فوت کرد ۴- بعد از ۵- بسیار

شیر فروش

روزگاری خواجه ای پوک همه روزه شیر کو سفدان رامی دوشید و آب زیاد با شیر می آمیخت و می فروخت ، و پول زیاد بدست می آورد .

شیر فروش مشغول کار خود بود که یکی از روزها چوپان رومه را در دامنه کوه می چرانند یکبار هوا تاریک شده ابر پیدا شد و باران شروع به باریدن کرد ، ناگهان سیل آمد و رومه را برد چوپان گریان و نالان نزد خواجه آمد .

خواجه پرسید که رومه را چه کردی ؟

چوپان جواب داد :

خواجه صاحب آن آبها نیکو هر روز در شیر می انداختی همه با هم یخا شده سیل شد

و رومه را برد .

تحریرین : مسلم صاحب . نتیجه درس را به شاگردان بگوید و لغات ذیل را معنی کنید .

۱- صاحب ۲- مخلوط میکند ۳- دفعتاً ۴- گریان

رقعهٔ مریضی

محترم سر معلم صاحب السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته!
اینجانب احمد فرید ولد احمد فرید معلم صنف پنجم نسبت مریضی که عاید عالم
گردیده است برای خواندن دروس خویش حاضر شده نمیتوانم امیدوارم که معذرتم را
پذیرفته مریض مسامله فرمائید. با احترام

شاگرد شما احمد فرید

هش

یوم شنبه مورته ۹ میزان ۱۳۶۵

تقرین: لغات ذیل منقذ و نوشتن رقه کار ضروری به طلاب و طیفه خانگی داده شود.

۱- پیش شده ۲- عدم ۳- قبول کرده .

باغبان پیری

فرزند نام: روزگاری باغبان پیری بود که یازده فرزند جوان داشت باغبان
شخص زحمت کش بود کار میکرد و لقمه نان حلال بدست می آورد و میخورد
باغبان بسیار پیر شده بود، مریض شد چون شخص عاقل بود. فرزندان خویش
را طلب کرد و برای آنها گفت هر یک بروید یکدانه خنچه بیاورید فرزندان -
رفتند یک، یک خنچه آوردند باغبان روز به فرزندان کرده گفت همه خنچه ها را یکجا کنید
و محکم بسته کنید و قتی که خنچه ها را با هم بستند، به هر یکی از فرزندان گفت
تا آنرا بشکنند، اما هیچ یکی از آنها نتوانست که بسته خنچه را بشکند باغبان تجربه کار و
عاقل بسته خنچه را گرفت و یک، یک خنچه را جدا کرد و شکستند. فرزندان پرسیدند
که ای پدر درین چه پندی بود.

پد جواب داد که ای فرزندان اگر شما اتفاق داشته باشید و یک دست باشید

هیچ قوتی نمیتواند شما را شکست دهد اگر بی اتفاق و جدا جدا بودید مثل من یکتفر
ضعیف که در حالت ترس باشد شما را شکست میدهد و ازین می برد.

تقریر: معلم صاحب هدف این درس را بزبان ساده و روان بر شاگردان بنماید و نتیجه اتفاق و هم نتیجه و بدی

تفاق را برای شان بگوید.

۱- ناتوان ۲- جان کندن

نتیجہ دروغ

شبانى در كوهمسارى شبانى مىكرد و در نزديك آن قريه‌اى بود كه مردم در آن قريه زندگانى داشتند، يك شب شبان تقسيم گرفت كه مردم ده را فريب دهد. فرياد زد كه گرگ آمد، گرگ آمد. مردم قريه صدا، او را شنيدند با چوپ و تبر بطرف او دويدند و ديدند كه گرگ نيست از شبان پرسيدند گرگ كجاست. شبان گفت پيش از آمدن شما گوي پنجه من گرگ را گرختاند. شب ديگر باز با صدائى بلند فرياد زد، گرگ آمد، گرگ آمد. باز مردم قريه به حلك او شاققتند مگر از گرگ هيچ اثرى نبود و مردم قريه فهميدند كه دروغ مىگويد.

شب ديگر براستى بر رنده او گرگ حمله نمود. هر قدر كه فرياد نمود، هيچ كس به حلك او نيامد و فكر نمودند كه دروغ مىگويد. گرگ گوسفندان متعدد را زخمى نمود. چون صبح شد مردم قريه حال شبان و گوسفندان را ديدند به شبان گفتند

۱- چوپان ۲- قصد ۳- صدا، ناله و فغان ۴- دويدند ۵- نشان

این نتیجه دروغ تو است. اگر تو بدون سبب دروغ نمی گفتی به این حالت نمی افتادی در حالیکه ما صدای ترا شنیدیم. فکر نمودیم که مثل شب های گذشته دروغ میگوئی. شبان ازین کار خود بی نهایت پشیمان شده و تصمیم گرفت تا در آینده دروغ نگوید.

مکاهی

جوانی تازه از میدان جنگ برگشته بود. مردم قریه از او پرسیدند که در جنگ چه کردی؟

جوان جواب داد. پای یکی از دشمنان را بریدم. پرسیدند چرا سرش نبریدی؟ گفت زیرا که سرش را دیگر کسی بریده بود.

تحریر :

استاد محترم نتیجه دروغ را به شاگردان فہانده و از ایشان چند مکاهی کوتا در خواست نماید.

هجرة

هجرة به منای دور شدن و جدانشدن از منزل و مسکن اصلی بنحاطر رضای خداوند^۱ میباشد. کافران که پیش از هجرة مسلمانان همه وقت مانع نشردین مقدس اسلام میگرددیند. و مسلمانان را نمی گذاشتند که اوامر خداوند^ج را بطور آزادانه بجانمایند، حتی چندین مرتبه قصد کشتن حضرت پیغمبر^ص را کردند. بنا حضرت پیغمبر^ص با پیروان خویش به قصد نشردین مقدس اسلام به امر خداوند^ج به مدینه منوره^۲ هجرة نمودند و مردم مدینه منوره از ایشان و همه مسلمانان استقبال نیک نمودند. حتی از مال و دارائی خود به مهاجرین کمک نمودند. و مردم دسته دسته بحضور پیغمبر^ص مشرف شده و دین اسلام را قبول نمودند. چون در مدینه منوره تعداد مسلمانان روز بروز زیاد می شد. کفار که ازین وضع سخت در تشویش بودند و دسائیس گوناگون را مطرح می نمودند، اما بالاخره در سال هشتم هجری مکه معظمه^۳

۱- خانه ۲- پراکنده کردن و پخش کردن ۳- روشن شده ۴- خوش آمدگویی، پیش آمد ۵- بزرگ

کاملًا بدست مسلمانان فتح شد.

چون ما نیز امت حضرت پیغمبریم، استیم، بنابراین در امور زندگی از خود ایشان پیروی می‌نمایم. هنگامیکه روسهای متجاوز و غلامان فریب خورده‌شان بر وطن ما هجوم آوردند و به مسلمانان دست ظلم و آزار دراز کردند ما هم به پیروی حضرت پیغمبریم، و دیگر مسلمانان راه هجرت را پیش گرفتیم و مهاجر شدیم. پس در هجرت باید از همه اولتر تمام اوامر خداوند، را بجا آریم و از چیزهای که منع نموده است پرهیز نماییم و بحیث یک مسلمان کامل آماده جهاد شویم.

تمرین:

- ۱- چه باعث شد که مردم مسلمان افغانستان مهاجر شدند؟
- ۲- هجرت در کدام وقت بالای مسلمان لازم است؟
- ۳- مسلمان باید در زمان هجرت چه کار کنند؟

وقت شناسی

شاگردان عزیز! شما میدانید که وقت در زندگی چقدر اهمیت و ارزش دارد. وقت بزرگترین سرمایه انسان بشمار میرود که نباید آنرا سیاه و تلف نمود. پس برای اینکه اوقات عزیزتان ضایع نشود، هر کدامتان باید یک تقسیم اوقات منظم داشته باشید تا از تلف شدن وقت جلوگیری بعمل آید. یعنی وقت درس و تعلیم، وقت های نماز و عبادت و تفریح باید معلوم باشد. لحظه هم وقت قیمتی خود را ضایع نسازید. و ظایفی را که به شما سپرده میشوند باید در وقت معین، بصورت منظم انجام دهید و در آن غفلت ننمایید. اوقات خود را صرف آموختن علوم اسلامی و عبادات خداوندی ^{نمایند}

سوالات:

- ۱- از وقت گرانبهای خود چگونه استفاده نمایم؟
- ۲- ضایع نمودن وقت برای یک شاگرد چه ضرر دارد؟

تفاق

خداوند با همه مسلمانان را به اتحاد و اتفاق امر نموده است. هر کسی که درین مسلمانان تفاق می اندازد و سبب جدائی مسلمانین میگردد، در حقیقت پیرو شیطان بوده گناه بزرگ را مرتکب میشود.

تفاق یک جامعه را فاسد می سازد زیرا هر کدام از افراد جامعه عوض اخوت و برادری با یک دیگر دشمنی میکنند و بجای اطاعت قانون اسلام از قانون های غیر اسلامی پیروی مینمایند. درین صورت عوض یک را چندین راه پیدا میشود و این خود سبب دشمنی و خصومت میگردد.

مملکت عزیز ما افغانستان سرزمینی است که همه مردم آن مسلمان هستند. و در هر عصر و زمان از دین مقدس اسلام دفاع کرده و همیشه مقابل تجاوزگران در یک صف قرار داشته اند. مگر حکومت های وقت و اشخاص فاسد و غیر اسلامی مردم

افغانستان را متفرق ساخته و از تسلیات اسلامی دور نگه داشتند، همین -

عمل سبب شد تا کفار به بهانه های گوناگون داخل افغانستان گردیده و ضد اسلام
فحالت نمایند .

چنانچه اکنون تجاوز نظامی روسهای جنایت کار بر سرزمین ما نتیجه همان روش
غیر اسلامی و نفاق افکنی اجانب و غفلت حکومت های همان وقت میباشد .
اما خوشبختانه مردم مسلمان افغانستان این بار هم تسلیم تجاوزگران نگردیده و همگی
یکسر دست به جهاد مسلحانه زدند .

مگر چیزی که سبب تکمیل جهاد و موفقیت نهائی مجاهدین میگردد و فعالیت و حمت
کشیدن در راه از زمین بودن نفاق و چند دستگی و ایجاد صف واحد اسلامی میباشد .

تمرین : ۱- کسانیکه درین مسلمان نفاق می اندازد چه کسائی اند ؟

۲- نفاق دینیک با اسلامی چه ضرر دارد ؟ ۳- اگر دین مسلمانان اتحاد کامل بوجود آید چه نایب نرسید ^{جواب}

۱- آخری ۲ - پید نمودن

دوری از صحبت جاہلان

دلاگر ضرر مند می و ہوشیار	مکن صحبت جاہلان اختیار
ز جاہل گریز زہ چون تیر باش	نیا میخند چون شکر شیر باش
ترا از دہاگر بود یار غار	از آن بہ کہ جاہل بود غمگسار
اگر خصم جان تو عاقل بود	بہ از دوست داری کہ جاہل بود
چو جاہل کسی در جہان خواریست	کہ نادان تر از جاہلی کار نیست
ز جاہل نیاید جز افعال بد	وز نوشتہ کس جز اقوال بد
سر انجام جاہل جہنم بود	کہ جاہل نیکو عاقبت کم بود
سر جاہلان بر سر دار بہ	کہ جاہل بہ خواری گرفتار بہ
ز جاہل حذر کردن اولی بود	کز ننگ دنیا و عقبی بود

عاقل ۲- نادان ۳- دشمن ۴- خوب ۵- جمع فعل ۶- جمع قول ۷- دوزخ ۸- کنادگیری ۹- بہتر

۱۰- روز آخرت - استاد محترم نظم فوق را برای شاگردان ترجمہ نمایند.

فکاهی

روزی شتر و روباً همراه بودند. در وسط راه کن دریا رسیدند. روباً رو به شتر کرده و گفت - در آمی و بسین که آب تا چه اندازه است، شتر در آب در آمد و گفت بیا آب از شکم بالا نیست.

روبا گفت بلی، اما از شکم تا شکم تفاوت است.

غزوه احد

کفار که بنظر گرفتن انتقام کشتگان خود در جنگ بدر سپاهی به همراهی مردم اطراف مکه جمع نموده به غرض مقابل با مسلمانان طرف مدینه منوره حرکت نمودند، که تعداد آنان به سه هزار نفر جنگی می رسید. و قتی که این خبر به آنحضرت رسید ایشان نیز مسلمانان مدینه منوره را جمع نموده و برای مقابل با آنان راجع به تعیین محل جنگ مشوره نمودند. که بعد از صبر اکثر مسلمانان به این نتیجه رسیدند که

بمقابل کفار در دامنه کوه احد که در نزدیکی مدینه منوره واقع بود جنگ سپردانند. درین غزوه پس از برگشتن سه صد نفر منافقین تعداد مسلمانان به هفتصد نفر میرسد .
وقتی که مسلمانان به کوه احد رسیدند ، آنحضرت^ص نقشه جنگ را خودش ترتیب نموده و ترتیباتی را که لازم بود گرفت . به تعداد پنجاه نفر تیر انداز ماهر را به سرداری عبداللہ بن جبریر رضی اللہ عنہم ، در بالای آن دره که پہلوی کوه احد واقع بود و خطر حمل دشمن از آن طرف تصور می شد . موظف نموده و برای شان گفتند اگر ما پیروز شویم یا شکست بخوریم از اینجا حرکت نکنید .

وقتی که جنگ شروع شد بعد از مقاومت شدید سربازان اسلام پیروز شدند . و به جمع نمودن غنایم پرداختند ، اشخاصیکه بالای گردنه کوه به محافظت گماشته شده بودند دیدند که مسلمانان پیروز شدند و بظن اینکه جنگ خاتمه یافته و پیروزی کامل نصیب -

مسلمانان شده است ، و ر غنایم حصه بگیرند و از آنجا پاریس آمدند ، اما عبداللہ بن جبریر رضی اللہ عنہم ، با پای زده شدن به

نگهبانی کردند استوار ماندند، وقتی کفار مواضع را خالی دیدند بسوی آن حمله آوردند، و محافظین دره بعد از مقاومت شدید به شهادت رسیدند. و سپاه اسلام که از عقب خاطر جمع بودند ناگهان تحت هجوم مشرکین قرار گرفتند. به تعداد هفتاد تن از مسلمانان در این جا شهید شدند که حضرت حمزه «رض» کاکای پیامبر اسلام «ص» در جمله آن شهدا شامل بودند.

حضرت محمد «ص» نیز درین جنگ جبراحتی برداشته و یک دندان مبارک ثنا شهید شد.

ظاهراً هرگونه اسباب شکست مسلمانان به نظر میآید. در همین وقت وحی الهی به آنحضرت «ص» نازل گردید که فرمود: بسست مشوید و اندوهناک مباشید و شما غالبید اگر ایماندار هستید آن ندای الهی دل‌های شکسته را پیوند نمود با وجود ناراحتی و خستگی زیاد دوباره بر مشرکان حمله ور شده کفار یک ظاهراً کامیاب به نظرمی آمدند مقاومت را از دست داده و سراسر فکند از میدان گریختند، و پیروزی

نصیب مسلمانان گردید .

سوالات :

- ۱- در غزوه احد تعداد کفار چند نفر و از مسلمانان به چند نفر میرسد ؟
- ۲- تیراندازان ما هر در کجا سنگر گرفته بودند ؟
- ۳- درین جنگ چند تن از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند ؟
- ۴- درین غزوه بحضرت محمد (ص) چه اذیت رسید ؟
- ۵- در غزوه احد شخص حضرت محمد^(ص) به اکثریت اطاعت فرمود یا خیر ؟
- ۶- چه باعث شکست جهاد و غزوه احد گردید در حالیکه کفار در شکست بودند ؟
- ۷- آیا حضرت پیغمبر^(ص) در جهاد و طرح نقشه جهاد و حد می گرفتند یا خیر ؟

اسلام و کمونیزم

اسلام مردم جهان را دعوت میدهد تا عقیده داشته باشند که خداوند یگانه و توانا وجود دارد که آفریننده جهان و تمام کائنات است. کسانی که بر این عقیده بوده و مطابق او امر خداوند و رهنمودهای پیغمبرش حضرت محمد ص، رفتار نمایند، در دنیا مسلمان نامیده میشوند، و در آخرت جزا و پاداش نیک عقیده و اعمال خود را میگیرند. اما کمونیزم برخلاف اسلام مردم را دعوت میدهد تا از عقیده فوق برحذر بوده و در زندگی دنیا بدون کدام عقیده مانند وحش دارای آزادی کامل باشند و تنها برای خوش گذرانی دنیا سعی و تلاش نمایند و راجع به آخرت باکی نداشته باشند.

چنانچه یک شخص مسلمان به کمونیت میگوید: بیا مسلمان شو، زیرا اگر اسلام را پذیرفتی آرامش دنیاوی و ثواب اخروی نصیب تو میشود.

ورن به عذاب گرفتار می شوی. کمونیت میگوید نه، در اسلام آزادی دنیاوی
نیست و با آخرت کاری ندارم، که این راست نیست.
مسلمان میگوید فکر کن اگر ما تو هر دو بمیریم و به روز قیامت اگر هیچ چیزی نباشد،
من و تو هر دو در یک حالیم، و اگر ثواب و عذاب باشد، من ثواب خواهم گرفت
و تو در عذاب خواهی ماند.

پس کدام یکی ازین دو راه خوب و درست است ؟
کمونیت گفت اسلام راه درست و سجا است، لذا مسلمان شد.

مثل

قصه و یا سخن کوتاهی که در میان مردم مشهور بوده و شامل عبرت باشد
آزاد ضرب المثل میگویند.

مطلب از آوردن ضرب المثل با زود متوجه ساختن شنونده بکارهای نیک
میشود. مثل با طوری که بصورت نشر شده به قسم بیت هم آورده شده است -
چنانچه سعدی از آن فرموده است.

گاوان و خزان بار بردار به ز آد میان مردم آزار

مطلب اینکه مردمان، مردم آزار و ظالم از حیوانات و چارپایان هم بدتر
اند.

چرمینی که نابینا و چا است اگر خاموش بنشیند گنا است
یعنی اشخاص عالم و دانشمند، اگر جاهلان را راه نمائی نکنند سخت گناه کار میشوند

آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است .

لقمان حکیم را گفتند ادب از کجی آموختی ؟ گفت از بی ادبان ، زیرا هر کاری که از آنها در نظر من ناپسند آمد از آن پرهیز کردم و عقب آن نگشتم .
نان و پیاز به پیشانی باز .

آدم خوش معامله شریک مال مردم است .

احساس یک مادر

شب بود تاریک و خوفناک ، کوچ لای بود در پس کوچ با و در آخرین نقطه این کوچ دروازه زنگ رفته و شکسته امی معلوم می شد . که نظر هر رگبذر با احساس دل شکسته را بخود جلب میکرد . و این احساس را در دل انسان بسیار میساخت که چه انسان مظلوم و بیچاره درین جازندگی میکند .

من هم به همین فکر براه خود ادا دادم ، تا به نزدیک این خانه رسیدم ،

و خیال عبث را داشتم که دفعتاً آواز گریه و زاری بگو شدم رسید. و مرا از رفتن مانع شد، و بادل بسیار لرزان ایستادم و شنیدم، مادری بالای جسد پسر جوان مرگ خویش با گفتن این کلمه با ناله میکند و میگوید.

واخ پسر مجاهدم، پسر مسلمانم پسر شریف و با غیرتم پسر وطن دوستم، پسر شهیدم که خود را فدای دین و وطن عزیزت نمودی پسر خرم تو بهترین مرگ دنیا را نصیب شدی تو جام شهادت را نوشیدی، اما پسر با غیرتم مراد این دنیا با غم و اندوه تنها گذاشتی مرا برای کدام کس گذاشتی، پدرت هم خود را در همین راه شهید ساخت و مرا تنها گذاشت.

من هم توانستم ازین اضافه کلمات این مادر را که در آغوش نجیب خویش چنین شیر مردی را پرورده بود طاقت کنم. من خود را بصف یک زن فغان و وطن دوست شامل ماتم این مادر نموده داخل خانه شدم و بعد از کمی گریه چادر این

۱- گذشتن ۲- شدن ۳- پاک ۴- غم

مادر شریف را گرفته و از قول تمام مجاهدین افغانستان و وطن این دلداری را
برایش دادم، گفتم، مادرم مادر خوبم! تو با این وجود نحیف و ناتوان خویش
که چنین شیر مردی را از دست داده‌ئی، خود را تنها ندانی تو تنها نیستی همه
دختران و پسران این سرزمین با تو یگجا هستند، و پایهٔ تابوت این جوان مرد را بر
زمین نمیگذارند، و اسلحهٔ این شیر مرد را بدون صدور با نمایی کنند.

مادر خوبم! من از قول همه مجاهدین و شریک راه آنها این امیدواری را می‌بم
که به همین زودی ما سرزمین اسلامی خویش را، سرزمین شیر مردان را از دست
غارت‌گران و چپاولگران و بی‌دین‌ها و ناپاک‌ها آزاد خواهیم ساخت و روزی بزرگ
این شهیداً راه اسلام و وطن دست‌های گل خواهیم گذاشت و مرگ مجاهدین شهید
خویش را که زندگی با سعادت است جشن خواهیم گرفت. انشاء الله.
زیرا شهید زنده جاوید است.

چند سخن از سعدی^(۱۴)

دو کس رنج سپه‌بوه بروند و سعی بیفایده کردند، یکی آنکه اندوخت و تسخورد، و دیگری آنکه آموخت و عملی نکرد.

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی یکی را گفته عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت: به زنبور عسل. حکیمی فرزند خود را وصیت کرد. تا توانی در طلب علم و حجج مال سعی بلیغ^(۱۵) بجا آور که ابنای زمان از دو قسم بیرون نیستند.

اگر خواص اند به جهت علم ترا تکریم کنند و هر گاه عوام به سبب مالت تحقیر نمایند^(۱۶)

قطعه

گر نشد مال رو تو علم آموز	که بود نفع آن ز گنج اولی ^(۱۷)
مال فانی شود بگردش و مهر	علم پیوسته باقی است ترا

۱- بی فایده ۲- حج کرد ۳- دانا ۴- کوشش ۵- زیاد ۶- مردم خاص ۷- عزت ۸- تعلیم و تفریح ۹- بهتر ۱۰- نیست و ناپدید ۱۱- نماند

مطالعه

مطالعه یا خواندن :

عملی است که پرده های جهل و نادانی را از مقابل دیده گان انسان دور می سازد.
مطالعه است که برای انسان آگاهی می بخشد.

مطالعه معرفتی همه خوبی ها است. با مطالعه و خواندن انسان خیر و بنیامیگردد ،
عالم میشود. و صاحب کمال میگردد. مطالعه برای انسانان قوت و نیروی
فکری میدهد .

مطالعه وسیله خوبی است برای قادر ساختن انسان در شناخت خوب
و بد. مطالعه انسان را تشویق میکند تا همیشه کار کند و رحمت بکشد و مطالعه برای
همه می فحاند که چطور زندگی کنند چه مسئولیتها دارند ، و چگونه رفع مسئولیت
کنند. مسئولیت چیست و مسئول کیست . انسانها بکدام راه بروند،

۱- خواندن ۲- نایش ۳- دانا ۴- توانا ۵- پرسیده شده.

یکی با دیگری چگونه ارتباط بگیرند. احتیاجات خود و دیگران را چطور رفع بسازند.
مشکلاتی را که انسان در زندگی با آن مقابل میشود چگونه حل نماید.
مطالعه است که انسان را خداشناس میگرداند.

در اثر مطالعه انسان با خود فیصله میکند که به خداوند چه عبادت نماید و بر قانون
خداوندی بفهمد و مطابق آن عمل کند و هر شخص دیگری اگر خلاف قانون خداوند چه
کاری نماید او را هم نصیحت کند و از کارهای بد منع نماید، و بالاخره مطالعه باعث
نیک بختی دنیا و آخرت است از همین جهت در قرآن کریم هم بسیار تاکید
گرویده که انسان باید بخواند و با خواندن و مطالعه راه بهتر را انتخاب نماید و همان راه
را دنبال نماید.

پس وقتیکه مطالعه این قدر منفعت با را با خود همراه دارد. به شاگردان عزیز توصیه
میشود تا همیشه کتابهای سودمند و مفید را بخوانند و از آنها علم بیاموزند و مطابق آن حرکت
نمایند.

سوالات :

- ۱- مطالعه چیست ؟
- ۲- مطالعه به انسان چه فایده دارد ؟
- ۳- مطالعه کدام کتب برای انسان ضروری است ؟

حضرت سلمان فارسی^{رضی}

آورده اند که سلمان فارسی بن در یکی از شهرهای امیر بود عادت او در امارت و حکومت نیز تغییر نکرده بود، گلیم می پوشید و پیاده راه می رفت و احتیاجات خانه خود را خودشان تهیه می نمود.

روزی مردی سبدمی خریده و بر سر نهاده بود، شخصی را می خواست که آنرا بخانه اش ببرد، ناگاه سلمان فارسی^{رضی} آنجا رسید، و آن شخص حضرت سلمان فارسی^{رضی} را شناخت و سبد را بومی داد تا بخانه اش ببرد.

۱- فرمان روایی

در راه مروی پیش رو او آمد و گفت ای امیر این بار را به کجا میبری، صاحب سبد
دانست که او سلمان فارسی و امیر است، طلب عفو کرد و گفت مرا بخش
که ترا شناختم و ندانستم حضرت سلمان بن اہبچ چیزی نگفت و بار را به
منزل او رسانید و گفت من که به عهد خود وفا نمودم، حالا تو عهد کن که دیگر کسی
را به بیگار نگیری و کاری را که توانش داشته باشی خود اجرا کن که به کمال تو نقصان
نمی رسد.

سوالات :

- ۱- حضرت سلمان فارسی که بود؟
- ۲- زندگی حضرت سلمان ارض، در وقت امارت وی چگونه بود؟
- ۳- حضرت سلمان فارسی ارض، راجع به بیگار گرفتن اشخاص چه نظر داشت؟

حکایت

دو برادر بودند . یکی خدمت سلطان میکرد و دیگری بسعی بازوی
خود نان میخورد . روزی با هم صحبت میکردند ، یکی گفت چرا خدمت
نکنی تا از مشقت کار کردن رهایی یابی .

دیگری گفت تو چرا کار نکنی تا از ذلت خدمت رستگار گردی ،
زیرا که خردمندان گفته اند که نان خود خوردن و نشستن از کمر زین
بستن و بخدمت ایستادن اولی تر است .

بدست آهک تفت^(۴) کردن خمیر به از دست برسینه پیش امیر
قطعه

عمر گرانی به درین صرف شد ^(۶)	تا چه خورم صیف ^(۵) و چه پوشم شتا ^(۶)
ای شکم خیره بنانی بساز	تا نکنی پشت بخدمت دو تاء ^(۷)

۱- خوری ۲- دانشندان ۳- بهر ۴- گرم، داغ ۵- تابستان ۶- زمستان

آداب سخن گفتن

حکما گفته اند که هرگز کسی بجهل خود اقرار نکرده است مگر آنکس که چون
دیگری در سخن باشد همچنان تمام ناکفته سخن آغاز کند.
سخن را سراسر است ای خردمند و بن!

میاور سخن در میان سخن

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش

نگوید سخن تا نبیند خموش

۱- جمع حکیم ، صاحب حکمت ۲- انجام ۳- صاحب ۴ - علم و دانش

حکایت

یک طفل از بزرگی پرسید که بلوغ چیست ؟

بزرگ جواب داد که بلوغ راسه نشانی هست .

اول پانزده سالگی ، دوم احتلام^(۱) و سوم برآمدن موی پیش^(۲) اما حقیقت

آنزایک نشانی بود . و آن اینکه شخص در جستجوی رضای خداوند^(۳)

باشد نه در بند نفس خویش . هرکسی را این صفت موجود نیست و صفت^(۴)

بالغان بحساب نرود .

بصورت آدمی شد قطره آب که چهل روزش قرار اندر رحم ماند

وگرچهل ساله را عقل و ادب نیست به تحقیقش نشاید آدمی خواند

۱- رسیدن ، پخته شدن ۲- بازی دادن شیطان ۳- موی زیر ناف ۴- در تلاش ۵- قطار ۶- بچه دان

نصیحت

شخصی دید که ابلهی بی حرمتی^(۱) دانشمندی را میکند. آن شخص گفت:

اگر این دانامی بود کار او بانادان بد بیخانی رسید.

دو عاقل را نباشد کین و پیکار^(۵) نه دانائی ستیز و باسکار^(۷)

اگر نادان بوخت سخت گوید^(۸) خردمندش به نرمی دل بجوید^(۹)

دو صاحب دل نهد از ندومنی^(۱۰) همیدون سرکشی و آزر م جوئی^(۱۱)

و گرد هر دو جانب جاها نند^(۱۲) اگر زنجیر باشد بگسلانند

یکی رازش خوئی داد و شام^(۱۳) تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر زانم که خواهی گفتن آئی^(۱۴) که دانم عیب من چون من ندانی

۱- نادان ۲- بی عزتی ۳- صاحب دانش و علم ۴- کینه ۵- جنگ ۶- جنگ ۷- شتابزده بی حوصله، بی خرد
۸- ترس و اندوه، وحشی گری ۹- دانا ۱۰- همان دم ۱۱- حیا، نرمی، شرف ۱۲- انجام

حکایت

مردی چشم درد بود، خواست چشمانش را درمان کند.
نزد بیطار رفت. بیطار آنچه را در چشم چار پایان میکرد در چشم
او کشید آن مرد کور شد.

شکایت خود را به حاکم برد. حاکم به وی گفت برو هیچ تاوان
نیست، زیرا اگر تو ضرر نمودی، نزد بیطار نمی رستی.
مقصود ازین حکایت آنست تا بدانیم که هر شخص ناآزموده را کاربزرگ
سپردن خطاست. زیرا با آنکه این کار باعث ندامت میگردد
در نظر خردمندان بیعتلی بحساب میرود.

نهد هوشمند روشن^{۱۶} رای بفر و مایه کارهای خطیر^{۱۸}
بوریا با ف اگر چه با فن^{۱۷} است نبردش به کارگاه^{۱۹} حیرت

۱- تعدادی ۲- داکتر چارپایان ۳- تجرب نداشته، غیور زده ۴- اطمین و پیشانی ۵- عاقلان، دانایان ۶- هوشیار
۷- روشن فکر ۸- ناکس، بی هنر، نادان ۹- بزرگ ۱۰- کارخانه ۱۱- ابریشم، پارچه ابریشمی
۱۲- نبردش به کارگاه حیرت

ترحم بر یتیمان

غبارش سفیشان و خاکش بکن	پدر مروه را سایه بر سر فلک
بود تازه بی بیخ هرگز درخت	نه دانی چه بودش فروزنده سخت
دهه بوسه بر روی فرزند خویش	چو مینی می می سرفکنده پیش
و گر خشم گیرد که بارش برود	یتیم ابر بگیرد که نازش خسرو
بلرزد همی چون بگیرد یتیم	الا تا نگرید که عرش عظیم
به شفقت بیفشانش از چهره خاک	برحمت بکن آتش از دید پاک
تو در سایه خویشتن پرورش	اگر سایه خود برفت از سرش
که سرور کنار پدر داشتتم	من آنکه سر تا جور داشتتم
پریشان شدمی خاطر چند کس	اگر برو وجودم نشستی گس
نباشد کس از دوستانم نصیر ^(۳)	کنون گر بنزدان برندم اسیر
که در طفلی از سر برستم پدر	مرا باشد از درد طفلان خبر

مناجات

یارب بدم غیر خودت جا مگذار

در دیده من کرد تمنا مگذار

گفتم! گفتم ز من نمی آید، هیچ

رحمی! رحمی! مرا بمن و امگذار

یارب مکن از لطف پریشان ما را

هر چند که هست جرم و عصیان ما

ذات تو غسنی و ما همه محتاجیم

محتاج بغیر خود مگردان ما را

ای سر تو در سینه هر محرم راز پیوسته در رحمت تو بر همه باز

هر کس که بدرگاه تو آورد نیاز

نخروم ز درگاه تو کی گردد باز

B

6.421

AEC

1128 v.9

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**